

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مائوتسه دون فیروزی ۱۹۵۷
بازتایپ و ارسال: احمد پوپل
۲۵ مارچ ۲۰۱۹

سخنرانی در کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین در باره کار تبلیغاتی (۱۲ مارچ ۱۹۵۷)

۱

رفقاء! کار کنفرانس ما (۱) با موفقیت گذشت. در جریان کنفرانس مسایل زیادی مطرح شدند و ما بدینوسیله به خیلی چیزها پی بردیم. من اکنون می خواهم نظرم را در باره مسایلی که رفقاء در اینجا به بحث گذاشتند، بیان دارم. ما اکنون در دورانی پر از دگرگونی های شگرف اجتماعی به سر می بریم. جامعه چین مدتهاست که دستخوش تحولات عظیم گردیده است.

جنگ مقاومت علیه جاپان یک دوره از تحولات عظیم بود و جنگ آزادیبخش دوره دیگر. ولی تحولات کنونی ماهیتاً به مراتب ژرف تر از دگرگونی های سابق اند. ما اکنون به کار ساختمان سوسیالیسم مشغولیم.

صد ها میلیون انسان در جنبش تحول سوسیالیستی شرکت می جویند. مناسبات طبقاتی در سراسر کشور تغییر می یابد. خرده بورژوازی در کشاورزی و صنایع دستی، بورژوازی در صنایع و بازرگانی هر دو دستخوش تغییر گردیده اند. نظام اجتماعی و اقتصادی ما دگرگون گشته است؛ اقتصاد جمعی جایگزین اقتصاد فردی گشته و مالکیت عمومی سوسیالیستی بر جای مالکیت خصوصی سرمایه داری می نشیند. بدیهی است که این تغییرات شگرف در فکر انسان ها نیز انعکاس می یابد.

وجود اجتماعی انسان تعیین کننده شعور اوست. در قبال این تحولات بزرگ نظام اجتماعی، وابستگان به طبقات، قشرها و گروه های اجتماعی مختلف عکس العمل های متفاوت نشان می دهند. توده های مردم از این تحولات بزرگ با شور و حرارت زیاد پشتیبانی می کنند، زیرا زندگی عملی تأیید کرده است که سوسیالیسم یگانه راه نجات چین است.

1

کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین در باره کار تبلیغاتی از طرف کمیته مرکزی حزب از ۶ تا ۱۳ مارچ ۱۹۵۷ در بیجینگ تشکیل شد. در این کنفرانس بیش از ۳۸۰ نفر از کادر های رهبری شعبات تبلیغاتی، فرهنگی و تربیتی حزب وابسته به کمیته مرکزی و کمیته های استانی (یا ایالتی) شرکت داشتند. ضمناً بیش از صد نفر غیر حزبی که در ادارات و مؤسسات علمی، تربیتی، ادبی، هنری و جراید اشتغال داشتند، نیز به این کنفرانس دعوت شده بودند.

واژگونی نظام اجتماعی کهن و استقرار نظام اجتماعی نوین، یعنی نظام سوسیالیستی، مبارزه ای بزرگ و تحولی بس عظیم در نظام اجتماعی و در روابط انسان ها با یک دیگر است. باید گفت که وضع روی هم رفته سالم است. ولی نظام اجتماعی نوین فقط چندی بیش نیست که ایجاد گشته، برای تحکیم آن هنوز به مدتی وقت نیاز است.

نباید پنداشت که نظام نوین به مجرد این که ایجاد گردید، می تواند کاملاً مستحکم شود، این امری غیر ممکن است. نظام نوین باید قدم به قدم استحکام یابد. برای تحکیم قطعی آن باید ضمن صنعتی کردن سوسیالیستی کشور و ادامه پیگیر انقلاب سوسیالیستی در جبهه اقتصادی، در جبهه سیاسی و ایدئولوژیک نیز به طور دایم و سخت به مبارزات انقلابی سوسیالیستی و تربیت سوسیالیستی پرداخت.

به علاوه در اینجا وجود عوامل گوناگون بین المللی نیز لازم می آید. در چین مبارزه برای تحکیم نظام سوسیالیستی، مبارزه بر سر این که معین شود آیا سوسیالیسم چیره می شود یا کاپیتالیسم، هنوز طی یک دوره تاریخی بسیار طولانی ادامه خواهد داشت. ولی همه ما باید بدانیم که این نظام نوین سوسیالیستی بدون هیچ گونه شک و تردیدی مستحکم خواهد گشت.

ما به یقین می توانیم کشوری سوسیالیستی که دارای صنایع مدرن، کشاورزی مدرن و علم و فرهنگ مدرن باشد، بنا کنیم. این اولین نکته ای بود که من می خواستم بدان اشاره کنم.

نکته دوم:

مربوط به وضع روشنفکران کشور ما می شود. از تعداد روشنفکران چین آمار دقیقی در دست نیست. بنا بر تخمینی که زده شده است، تعداد انواع مختلف روشنفکران و من جمله روشنفکران عالی و معمولی تقریباً بالغ بر ۵ (پنج) میلیون نفر می شود. از این ۵ میلیون نفر، اکثریت قاطع آنها میهن پرستند و جمهوری توده ای ما را دوست دارند و مایل به خدمت به خلق و کشور سوسیالیستی هستند. تنها عده قلیلی از روشنفکران هستند که به سوسیالیسم چندان علاقه ای ندارند و از وجود آن زیاد خوشحال نیستند. آنها در باره سوسیالیسم هنوز مترددند ولی در مقابله با امپریالیسم میهن پرستند.

تعداد روشنفکرانی که نسبت به دولت ما دشمنی می ورزند، بسیار نا چیز است. این افراد به دولت دیکتاتوری پرولتاریائی ما علاقه ای ندارند، بلکه بیشتر به همان جامعه کهن دلبسته اند. آنها از هر فرصتی که به دست آورند، آشوب و بلوا برپا می کنند و تلاش می نمایند تا حزب کمونیست را سر نگون سازند و چین کهن را عودت دهند.

آنها افرادی هستند که اگر بنا می بود بین مشی پرولتاریائی و مشی بورژوائی، بین مشی سوسیالیستی و مشی سرمایه داری یکی را انتخاب کنند، با لجابت زیاد دومی را بر می گزینند. چون این مشی در واقع تحقق پذیر نیست، لذا آنها در حقیقت حاضر اند سر تسلیم به آستان امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک بسایند. چنین اشخاصی در محافل سیاسی، صنعتی و بارزگانی، فرهنگی و آموزشی، علمی و فنی و مذهبی دیده می شوند. آنها فوق العاده مرتجع اند. آنها تقریباً فقط ۱ یا ۲ یا ۳ درصد از ۵ میلیون روشنفکر کشور ما را تشکیل می دهند.

اکثریت عظیم روشنفکران یعنی بیش از ۹۰ درصد آنها به نسبت های مختلف به سیستم سوسیالیستی پای بندند. بسیاری از آنان هنوز به خوبی نمی دانند که چگونه باید تحت سیستم سوسیالیستی کار کنند و چگونه باید مسایل عدیده نوینی را که ظاهر می شوند، درک کنند، با آنها برخورد نمایند و آنها را حل کنند.

آنچه که در باره برخورد این تقریباً ۵ میلیون روشنفکر نسبت به مارکسیسم می توان گفت، این است که بیش از ده درصد آنها و من جمله کمونیست ها و طرفداران حزب کمونیست با مارکسیسم نسبتاً بخوبی آشنائی دارند و موضع استواری اتخاذ می کنند که همان موضع پرولتاریائی است.

گر چه اینان در مجموعه ۵ میلیون نفر روشنفکر در اقلیت اند، ولی هسته و نیروی پر قدرتی را تشکیل می دهند. اکثر روشنفکران به مطالعه مارکسیسم علاقه نشان می دهند و کمی هم آموخته اند ولی هنوز با آن آشنائی کافی ندارند. بعضی از آنها که هنوز بدان به دیده شک و تردید می نگرند و موضعگیری استواری ندارند، با اولین طوفان نا موافق دچار تزلزل و نوسان می شوند.

این بخش که اکثریت ۵ میلیون روشنفکر را تشکیل می دهند، هنوز در یک موضع بینابینی قرار گرفته است. آنهایی که با مارکسیسم سر سخرانه مخالفت می کنند و نسبت به آن خصومت می ورزند، اقلیت نا چیزی بیش نیستند. بعضی ها با وجود این که اشکارا اظهار نمی کنند، ولی در ته دل با مارکسیسم موافق نیستند. از این نوع آدم ها هنوز مدتها وجود خواهد داشت و ما باید به آنها اجازه دهیم که نظر نا موافق شان را محفوظ نگاهدارند.

به عنوان مثال بعضی از ایده آلیست ها را در نظر بگیریم. آنها ممکن است که از سیستم سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم پشتیبانی کنند، ولی با جهان بینی مارکسیستی موافقت نداشته باشند. این در مورد میهن پرستان محافل مذهبی نیز صادق است. آنها خدا پرستند و ما آته ایست هستیم. ما نباید آنها را مجبور به قبول جهان بینی مارکسیستی نمائیم. به طور خلاصه، برخورد تقریباً ۵ میلیون روشنفکر را نسبت به مارکسیسم می توان چنین جمع بندی کرد:

آنهایی که از مارکسیسم پشتیبانی می کنند و با آن نسبتاً آشنائی دارند، در اقلیت اند؛ آنهایی که با آن مخالفت می کنند، نیز اقلیتی بیش نیستند؛ حال آن که اکثریت روشنفکران از مارکسیسم پشتیبانی می کنند ولی با آن آشنائی کافی ندارند - آنها به نسبت های مختلف از مارکسیسم پشتیبانی می کنند. در اینجا سه نوع موضعگیری وجود دارد:

موضعگیری استوار، متزلزل، خصمانه. باید اعتراف کرد که این وضع مدتی طولانی دوام خواهد داشت؛ اگر ما نتوانیم این حقیقت را بفهمیم، انتظار ما از دیگران زیاد خواهد شد و بار وظایف مان را مصنوعاً کم خواهیم کرد. رفقای ما که با امور تبلیغاتی سروکار دارند، موظف به تبلیغ مارکسیسم هستند.

این تبلیغات باید قدم به قدم و چنان خوب انجام گیرد که مردم آن را با رضا و رغبت بپذیرند. ما نباید مردم را مجبور به پذیرش مارکسیسم نمائیم، بلکه باید آنها را فقط بدان ترغیب کنیم. اگر طی یک دوره، چند نقشه پنجساله تعداد نسبتاً زیادی از روشنفکران ما مارکسیسم را بپذیرند و در جریان کار و زندگی از طریق پراستیک مبارزه طبقاتی و فعالیت تولیدی و علمی مارکسیسم را نسبتاً خوب فرا گیرند، آنگاه باعث رضایت مندی است و ما امیدواریم که در آینده چنین شود.

نکته سوم:

مسأله تجدید تربیت روشنفکران است. کشور ما کشوری است از لحاظ فرهنگی کم رشد. تقریباً پنج میلیون نفر روشنفکر برای کشوری به بزرگی چین بسیار کم است. کار ما بدون وجود روشنفکران بخوبی انجام نخواهد گرفت، از این رو است که باید با آنها به طور فشرده پیوند بیابیم. جامعه سوسیالیستی بر حسب ترکیب اجتماعی اش به طور عمده از سه بخش تشکیل می شود: کارگران، دهقانان و روشنفکران. روشنفکران زحمتکشان فکری هستند. کار آنها در خدمت خلق یعنی در خدمت کارگران و دهقانان است.

اکثریت روشنفکران هم می توانند به چین کهن خدمت کنند و هم به چین نوین، هم می توانند به بورژوازی خدمت کنند و هم به پرولتاریا. در خدمت به چین کهن، جناح چپ روشنفکران مقاومت می کرد، در حالی که بخش بینابینی آن متزلزل بود و تنها جناح راست بود که ثابت قدمی نشان می داد. اکنون که این روشنفکران به خدمت جامعه نوین در آمده

اند، وضع کاملاً برگشته است. جناح چپ ثابت قدم است، بخش بینابینی متزلزل است (البته تزلزل در جامعه نوین با تزلزل در جامعه کهن فرق می کند) و جناح راست از خود مقاومت نشان می دهد.

علاوه بر این روشنفکران مربی هم هستند. روزنامه های ما همه روزه بر خلق تأثیر تربیتی می نهند. ادیبان و هنرمندان دانشمندان و تکنیسین ها، استادان و آموزگاران ما همه خلق و دانش پژوهان را تربیت می کنند. آنها از آنجا که مربی و آموزگارند، باید خودشان قبل از همه تربیت یابند. این موضوع به ویژه برای دوره ای که نظام اجتماعی دستخوش تغییرات بزرگ است، صدق می کند.

آنها در سالهای گذشته تا حدودی تربیت مارکسیستی یافته اند و بعضی از آنها با پشتکار و جدیت فراوان به مطالعه پرداخته و به پیشرفت های بزرگی هم رسیده اند. ولی اکثریت روشنفکران هنوز برای این که بتوانند جهان بینی پرولتاریائی را به طور کامل جایگزین جهان بینی بورژوائی سازند، راهی بس طولانی در پیش دارند.

بعضی ها که چند کتاب مارکسیستی خوانده اند، خود را خیلی دانا می پندارند، ولی آنچه را که خوانده اند، عمیقاً درنیافته اند و در مغزشان ریشه ندوانده است و بنابراین نمی دانند که چگونه باید آن را به کار ببندند و احساسات طبقاتی آنها نیز همان احساسات طبقاتی قدیمی مانده است. افراد دیگری نیز هستند که بسیار متکبر و مغروراند و هنوز چند جمله بیش نخوانده که خود را آدم فوق العاده قلمداد می نمایند و فکر می کنند که از دماغ فیل افتاده اند.

آنها به مجرد این که طوفانی بر می خیزد، موضعی اتخاذ می کنند که کاملاً با موضع کارگران و اکثریت دهقانان زحمتکش متفاوت است. موضع آنها متزلزل است در حالی که موضع کارگران و اکثریت دهقانان زحمتکش استوار می باشد؛ موضع آنان تار و مبهم است در حالی که موضع اینان صاف و روشن می باشد. بنابراین، این ادعا که کسانی که دیگران را تربیت می کنند، دیگر نیازی به مطالعه و تربیت خود ندارند، و این که تجدید تربیت سوسیالیستی به معنای تجدید تربیت دیگران - مالکین، سرمایه داران و تولید کنندگان فردی - است و روشنفکران را بدان نیازی نیست، پنداری نا درست است.

روشنفکران نیز احتیاج به تجدید تربیت دارند، و نه تنها آنهایی که موضع اساسی خود را هنوز عوض نکرده اند، بلکه همه باید بیاموزند و خود را تجدید تربیت دهند. وقتی که من می گویم " همه " منظورم این است که ما حاضران در این جلسه نیز از آن مستثنی نیستیم.

اوضاع دایماً در تغییر است و کسی که بخواهد افکارش را با اوضاع جدید تطبیق دهد، باید بیامورد، حتی آنهایی که با مارکسیسم نسبتاً خوب آشنا هستند و موضع پرولتاریائی نسبتاً استواری اتخاذ کرده اند، نیز باید به آموزش خود ادامه دهند، پدیده های نوین را بپذیرند و مسایل تازه را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند.

هرگاه روشنفکران آنچه را نادرست است از مغز خود نزدایند، نمی توانند وظیفه ای را که برای تربیت دیگران بر عهده دارند، انجام دهند. بدیهی است که ما باید در حین تدریس نیز بیاموزیم و در حالی که چون آموزگار خدمت می کنیم، شاگرد باشیم. اگر کسی بخواهد آموزگار خوبی باشد، باید نخست شاگرد خوبی باشد.

چیزهای زیادی هستند که نمی توان از خلال کتاب ها آموخت، بلکه باید از کسانی که در کار تولیدی اند، یعنی از کارگران، دهقانان فقیر و دهقانان میانه حال تنگدست و در مدارس از شاگردان یعنی آنهایی که هدف کار تربیتی ما هستند، یاد گرفت. به عقیده من بیشتر روشنفکران مایل به آموختن هستند. وظیفه ما این است که به آنها بر اساس تمایزشان به آموزش، از صمیم قلب و به طور مناسب کمک کنیم، نه این که با زور و فشار آنها را به مطالعه و آموزش وادار نمائیم.

نکته چهارم:

مسئله پیوند روشنفکران با توده های کارگران و دهقانان است. از آنجا که وظیفه روشنفکران خدمت به کارگران و دهقانان است، لذا باید قبل از هر چیز کارگران و دهقانان را بشناسند و با زندگی، کار و افکار آنها آشنائی بیابند. ما روشنفکران را به رفتن به میان توده ها، به رفتن به کارخانه ها و دهات تشویق می کنیم.

این خیلی بد است اگر شما در تمام طول عمرتان حتی یک کارگر یا دهقان را هم نبینید. همه کارمندان دولت، نویسندگان، هنرمندان، معلمان و محققان علمی باید از هر فرصتی برای تماس نزدیک با کارگران و دهقانان استفاده کنند. بعضی ها فقط می توانند سری به کارخانجات یا دهات بزنند - این را می توان «تماشای گل از روی اسپ» نامید و این از هیچ بهتر است.

ولی برخی دیگر می توانند چند ماهی در آنجا بمانند، به تحقیق و بررسی بپردازند و برای خود دوست و رفیق پیدا نمایند - این را می توان «پیاده شدن از اسپ برای تماشای گل» خواند. وبالاخره کسان دیگری هستند که می توانند مدتی طولانی مثلاً دو سه سال یا حتی بیشتر در آنجا زندگی کنند - این یکی را می توان «رحل اقامت افکندن» تلقی کرد.

بعضی از روشنفکران اصلاً در بین کارگران و دهقانان زندگی می کنند، مانند تکنیسین های صنعتی در کارخانه ها و تکنیسین های کشاورزی و آموزگاران مدارس روستائی در دهات. آنها باید کار خود را خوب انجام دهند و با کارگران و دهقانان پیوند فشرده ای برقرار سازند.

ما باید محیطی به وجود آوریم که در آن محیط نزدیک شدن به کارگران و دهقانان فی الواقع به صورت عادت در آید، به سخن دیگر، ما باید صاحب تعداد زیادی از آن روشنفکرانی باشیم که چنین عمل کنند. البته این کار برای همه آنها صد در صد مقدور نیست، برخی از آنها به علل گوناگون نمی توانند به کارخانه ها و دهات بروند، ولی ما امیدواریم که حتی الامکان عده بیشتری به آنجا بروند.

آنها همگی در یک زمان نمی توانند بروند، ولی می توانند گروه گروه و به نوبت بروند. در آن روز هائی که ما در "ین ان" بودیم، به روشنفکران امکان داده شده بود که با کارگران و دهقانان تماس مستقیم پیدا کنند. در آن موقع بسیاری از آنها دچار اغتشاش فکری شده بودند و ادعاهای عجیب و غریبی می کردند.

ما جلسه ای فراخواندیم و به آنها توصیه کردیم که به میان توده ها بروند. بعداً خیلی ها به میان توده ها رفتند و نتایج خوبی هم گرفتند. معلوماتی را که روشنفکران از خلال کتاب ها به دست می آورند، اگر با عمل در نیامیزند، کامل نخواهد شد و یا خیلی ناقص خواهد ماند. روشنفکران تجربیات گذشتگان را به طور عمده از طریق کتاب ها به دست می آورند. کتاب خواندن برای ما لازم است، ولی تنها با کتاب خواندن نمی توان به حل مسایل توفیق یافت.

مطالعه اوضاع کنونی، بررسی تجربیات عملی و مدارک مشخص و ایجاد پیوند دوستی با کارگران و دهقانان امری لازم و واجب است. ایجاد پیوند دوستی با کارگران و دهقانان کار آسانی نیست. حتی اکنون که مردم به کارخانه ها و دهات می روند، بعضی از آنها به نتایج خوبی رسیده اند، ولی بعضی دیگر هنوز موفقیتی به دست نیاورده اند.

اصل مسئله در اینجا، مسئله موضعگیری یا برخورد، یعنی مسئله جهان بینی افراد است. ما طرفدار شعار «بگذار صد مکتب با هم رقابت کنند» هستیم. در رشته های مختلف علوم ممکن است مکاتب و روند های گوناگون وجود داشته باشند؛ ولی در مورد جهان بینی، در عصر کنونی به طور عمده فقط دو مکتب وجود دارد - مکتب پرولتاریائی و مکتب بورژوائی. دو شق بیشتر موجود نیست، یا جهان بینی پرولتاریائی، یا جهان بینی بورژوائی.

جهان بینی کمونیستی جهان بینی پرولتاریائی است، نه جهان بینی طبقه دیگر، بیشتر روشنفکران امروزی ما از جامعه

کهن آمده و از خانواده های غیر زحمتکش برخاسته اند.

حتی آنهایی هم که دارای منشاء خانوادگی کارگری و دهقانی هستند، هنوز در عداد روشنفکران بورژوائی محسوب می شوند زیرا تربیتی که قبل از آزادی گرفته اند، تربیتی بورژوائی و جهان بینی آنان اساساً بورژوائی است.

اگر این اشخاص جهان بینی کهنه خود را به دور نیفکنند و جهان بینی پرولتاریائی را جایگزین آن نسازند، از لحاظ دید، موضعگیری و احساسات از کارگران و دهقانان هم چنان به دور خواهند ماند و چون میخ چهار گوشه خواهند شد که در سوراخ گرد فرو رود و کارگران و دهقانان هم با آنها درد دل نخواهند کرد.

چنانچه روشنفکران با توده های کارگران و دهقانان درهم آمیزند و با آنان طرح دوستی بریزند، آنگاه می توانند مارکسیسمی را که از خلال کتاب ها آموخته اند، در خود زنده کنند. برای فراگرفتن واقعی مارکسیسم، باید مارکسیسم را نه تنها از خلال کتاب ها بلکه به طور عمده از طریق مبارزه طبقاتی، کار عملی و تماس نزدیک با توده های کارگران و دهقانان آموخت.

وقتی که روشنفکران ما علاوه بر مطالعه آثار مارکسیستی، از طریق تماس نزدیک با توده های کارگران و دهقانان و از طریق کار عملی خود تا اندازه ای به درک آن دست یافتند، همه ما نه فقط مورد میهن پرستی و نظام سوسیالیستی بلکه در مورد جهان بینی کمونیستی نیز زبان مشترک پیدا خواهیم کرد. چنانچه چنین امری تحقق پذیرد، کار همگی ما به یقین خیلی بهتر انجام خواهد گرفت.

ادامه دارد